

ظهور فراماسونری در حلقه‌های دراویش

محمد مهدی شیرمحمدی*

چکیده

فراماسونری عنوان مقوله‌ای پیچیده و نهان روش است که برای سیطره جهانخواران بر منابع مادی و معنوی جهان تلاشی چند صد ساله دارد. این نهاد بین‌المللی با شاخ و برگ‌هایش نسبت معینی با صهیونیسم دارد و برای پیشبرد اهداف خود، کانون‌های مختلف فرهنگی و سیاسی جوامع مختلف را هدف خود قرار می‌دهد. یکی از این کانون‌های جدی که در ایران هدف فراماسونرها قرار گرفت، حلقه‌های دراویش و زاویه‌ها و خانقاه‌های متصوفه بود. در دهه‌های اخیر که امواج مدرنیزاسیون، شیرازه جامعه ایرانی را با چالش مواجه کرد، خانقاه‌های ظهورالدوله انجمنی مخفی برای هدایت دراویش، هنرمندان و ادیبان به سوی اهداف فراماسونری تشکیل داد تا ضمن انحراف

*. سردبیر روزنامه «سیاست روز» و روزنامه الکترونیکی «خانه ملت».

مقدمه

حلقه‌های درویش، زاویه‌ها و خانقاه‌های متصوفه از مراکز فرهنگی فعال در تاریخ اسلامی است و جامعه ایرانی نیز در تاریخ دوره اسلامی خود شاهد فراز و نشیب و کساد و رونق این حلقه‌ها بوده است. در ایران، عرفا و صوفیه مشهوری چون: بایزید بسطامی، شیخ خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، سنایی، شیخ نجم الدین کبرا، نجم الدین رازی، عطار نیشابوری، مولانا و... زیسته‌اند و خانقاه‌ها و آموزه‌های ایشان تأثیر بسزایی در جامعه ایرانی و فرهنگ و ادب این مرز و بوم باقی گذاشته است.

در دوره‌های بعد، سلسله‌های عرفایی چون حیدریه، نعمت‌اللهیه و نوربخشیه اعتبار اجتماعی قابل توجهی داشته‌اند. در دوره معاصر به موازات تأثیرپذیری بخش‌هایی از جامعه ایرانی از امواج مدرنیته، حلقه‌های صوفیه نیز مورد توجه انجمن‌های سری و تشکل‌های ماسونی مبلغ آرا و افکار مدرنیستی واقع شد. برخی از چهره‌های شاخص فراماسونری مانند «جیمز موریه» این حلقه‌ها را کانون توجه خود قرار دادند. همزمان با تلاش دربار قاجاری و جریان‌های ماسونی و شبه روشنفکر وابسته به غرب - که برای محدود کردن نهاد مرجعیت و

جامعه ایرانی از مرجعیت به طریقت متصوفه، راه را برای نفوذ بیشتر در امور کشور هموار کند.

علی خان ظهیرالدوله قاجار، داماد ناصرالدین‌شاه که جانشینی صفی‌علیشاه را یافته بود، با تاسیس این انجمن در پوشش یک خانقاه، پیوند فراماسونری‌های مشهوری چون تقی زاده با ادیبان و هنرمندانی چون ملک‌الشعرای بهار، ابوالحسن خان صبا، رهی معیری، درویش خان، ایرج میرزا، محمد حسین لقمان ادهم، روح‌الله خالقی، فروغ فرخ‌زاد، سعید نفیسی و... را برقرار کرد و کوشید تأثیر مورد نظر فراماسونرها را بر آنان جدیت بخشد.

واژگان کلیدی: عرفان و تصوف، صوفیه، فراماسونری، ظهیرالدوله، خانقاه و...

* * *

روحانیت در کشور شکل گرفته بود - حلقه‌های دراویش و خانقاه‌ها به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی که می‌توانست موازی با نهاد مرجعیت فعال شود، بیش از پیش مورد طمع این جریان‌ها قرار گرفت.

در حالی که فرقه‌سازی و نیز بازسازی فرقه‌هایی چون اسماعیلیه در دستور کار دشمنان مرجعیت شیعی قرار داشت، تقویت سلسله‌های دراویش نیز می‌توانست مکمل این برنامه باشد. البته صوفیه ایران در سده‌های اخیر پیوندی جدی با تشیع داشت و اغلب ایشان با وجود آن‌که اقطاب طریقت خود را دارای مقامی رفیع می‌دانستند، ولی در دانش و معارف اسلامی خود را محتاج مرجعیت و فقاہت می‌دانستند و برای مراجع عظام تقلید نیز احترام قائل بوده و به آنان اعتقادی راسخ داشتند و اساساً نمی‌توانستند با مقابله با مرجعیت در متن جامعه ایرانی جایی داشته باشند. اما در دهه‌های اخیر که امواج مدرنیسم، شیرازه جامعه ایرانی را با چالش مواجه کرد، زمزمه‌های امتناع از نهاد مرجعیت در حلقه‌های دراویش شدت یافت.

کانون این زمزمه، خانقاه ظهیرالدوله بود. این خانقاه که محفلی پوششی برای یک لژ فراماسونری به نام «انجمن اخوت» بود، از سوی یکی از وابستگان به دربار که دلبسته غرب نیز بود، اداره می‌شد. این انجمن نخستین کانون جدی دراویش، هنرمندان و ادیبان فراماسونر بود که ضمن استفاده از ظواهر طریقت صوفیه و برپایی مجالس و عظ، خطابه، شعر و موسیقی، مبلغ آرا و اندیشه‌های ماسونی در میان این بخش از نخبگان جامعه بود. در این‌که تلاش برای نفوذ در دیگر کانون‌های صوفیه و متصوفه بویژه نوربخشیه و گنابادیه از سوی فراماسونرها به چه نتایجی رسید، باید تحقیقات بیشتری انجام داد. نتایج تحقیقات درباره نفوذ به حلقه صوفیه «نعمت‌اللهیه صفی‌علی‌شاهی» اینک روشن است. این مقاله کوشیده است به طور اجمالی به روند نفوذ در این حلقه بپردازد.

پیش از ورود به بحث اصلی این مقاله، یادآوری چند نکته ضروری است:

نخست آن‌که ارائه‌های اجمالی از ماهیت، آرمان و راهبردهای فراماسونری لازم به نظر می‌رسد تا اهمیت مساله نفوذ فراماسونری در حلقه‌های دراویش بیشتر روشن شود. بر این اساس نگارنده بخش مهمی از مقاله را به این امر اختصاص داده است.

دیگر آن‌که در مورد هر دو مقوله فراماسونری و متصوفه با مشکلات مقدماتی متعددی برای تحقیق مواجه هستیم. فراماسونری مقوله‌ای پیچیده و نهان‌روش است. عناصر آن تا آن‌هنگام

که ماهیتشان به خوبی آشکار نشود، به شدت اصرار دارند تا خود را چهره‌های فرهنگی و ظاهرالصلاحی نمایان سازند که توابع انجمن‌های مخفی نیز برای این مهم تلاش چشمگیری به خرج می‌دهند. در مقابل، انقلاب اسلامی موجب ایجاد فضای سنگین سیاسی علیه ایشان شده است و آنان بیش از پیش برای مخفی کردن ماهیت خود می‌کوشند؛ از این رو حتی محققانی که از درون انجمن‌های فراماسونری برآمده‌اند، حاضر نیستند جلوه‌هایی از سیمای افراد و اعضای این انجمن‌ها را در دهه‌های اخیر آشکار سازند.^۲ به رغم این مقولات با شبیه سازی و یافتن شباهت‌های موجود بین فحوای ادبیات و نوع رفتار برخی افراد و همچنین آرمان‌ها و راهبردهای فراماسونری و نیز اطلاعات مقدماتی که در اختیار داریم، می‌توانیم جورجینی (پازلی) از فضای موجود فراماسونری در ایران ارائه دهیم.

مشکل موجود بر سر مطالعه درباره صوفیه نیز این است که به جای وجود تحلیل تاریخی از موقعیت اجتماعی، سیر اندیشه‌ها و کارکرد فرهنگی - سیاسی متصوفه، با دو گونه متون در خصوص ایشان مواجه هستیم که با از منظر استقبال و تأیید متصوفه برآمده یا به رد و نفی ایشان پرداخته‌اند؛ در حالی که ارائه تحلیل تاریخی و تحقیق درباره متصوفه و تعیین نسبت ایشان با نهادهای اجتماعی و سیاسی معاصر باید بدون پیش‌زمینه ذهنی منفی یا مثبت صورت گیرد. برای این مهم، نگارنده کوشیده است با آمد و شد مکرر به متونی که درباره ایشان اطلاعاتی ارائه می‌دهد و با پرهیز از پیش‌فرض‌های منفی و مثبت درباره ایشان، کار تحقیقی خود را ارائه دهد.

نگارنده به عرفان مبتنی بر شریعت و علما و مراجع عظامی که به واقع عارفان کامل بودند، علاقه شدیدی نشان می‌دهد؛ اما کوشیده‌ام در این مقاله بیش از آن‌که به تأیید یا تخطئه درویش صوفیه بپردازم، تحلیلی تاریخی از نسبت حلقه‌های درویش و انجمن‌های ماسونیه ارائه دهم. بر این اساس جز گذری بر اطلاعات مقدماتی که برای دستیابی به این هدف ضروری است، درباره آثار نیک و بد ایشان سخن نگفته‌ام. بدیهی است که در این مقام، فرجام بد پیوستن حلقه‌های متصوفه به انجمن‌های ماسونیه در جهت همین هدف است.

موضوعی که در این مقاله از آن بحث می‌شود، امری بی سابقه است و با آن‌که به صورت جسته و گریخته و بسیار محدود در آثار افرادی چون اسماعیل رائین، عبدالحسین زرین‌کوب، فریدون آدمیت، عبدالله شهبازی و... مطرح شده، ولی برای نخستین بار است که به صورت

جامع و در یک تحلیل تاریخی اجمالی عرضه می‌شود. بر همین اساس و با توجه به مشکلاتی که پیش‌تر بدان اشاره شد، نگارنده احتمال می‌دهد که تحقیق موجود دارای اشکالاتی هم باشد؛ از این رو از نقدهایی که ممکن است در پی داشته باشد، استقبال خواهم کرد.

مقدمه‌ای درباره پیشینه تاریخی فراماسونری

فراماسونری از انجمن‌های مخفی و تشکیلات سری است که در سده‌های اخیر در اروپا، آمریکا و سپس ممالک شرقی نقش چشمگیری در تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع انسانی داشته است. این جمعیت‌ها که در اصل به معنای بنای آزاد^۲ هستند، سابقه خود را گاه تا زمان حضرت آدم(ع) عقب می‌برند و درباره زمان پیدایش جمعیت خود اعداد و تاریخ‌های اغراق‌آمیزی ذکر می‌کنند.

از جمله بنای شهر رم در عهد امپراتوری جانشین رومولوس و بنای معبد سلیمان را از دستاوردهای انجمن خود می‌دانند.

در آیین‌های معنوی ظهور مکاتب قباله، گنوسیزم^۴، هندویسیسم، تئوسوفیزم^۵ و... را نیز از دستاوردهای خود می‌دانند. اما به نظر می‌رسد بسیاری از این ادعاها برای جذب پیروان آیین‌های مختلف به انجمن‌های خود بیان می‌شده است.

درباره تاریخ ملموس ماسون‌ها، سابقه این جمعیت‌ها را تا قرون دوازده یا سیزده میلادی می‌توان عقب برد. به یقین نخستین جمعیت‌های ماسون بین سده‌های نهم تا هفدهم میلادی ایجاد شده‌اند. نخست این انجمن‌ها ماهیتی صنفی داشتند و چنان‌که از نامشان پیدا است، برای دفاع از جایگاه صنفی و حقوق اجتماعی بنایان و معماران کاتدرال‌ها (کلیساهای جامع) پدید آمدند.

در اواخر قرن دوازدهم یا اوایل قرن سیزدهم بنایان و معماران کلیساهای بزرگ آلمان که اغلب یهودی بودند، تشکلی به نام «اتحادیه کارگران بناخانه» بنا نهادند. محل استقرار این اتحادیه «لژ» نامیده می‌شد و هدف از حضور در این اجتماع، بحث و تبادل نظر درباره تجربیات حرفه‌ای بود. اینان برای این‌که توانمندی‌های حرفه‌ای خود را حفظ کنند، جلسات و نشست‌های خود را سری برگزار می‌کردند و از راهیابی افراد غیرعضو به لژها به شدت جلوگیری می‌کردند. به طور طبیعی آنان غیر از مباحث حرفه‌ای برای حفظ شان اجتماعی خود

درباره مقولات سیاسی و اجتماعی روز نیز بحث می‌کردند و می‌کوشیدند در جهت منافع خود به اقدامات سری نیز دست بزنند.

در سال ۱۶۰۰ میلادی برای نخستین بار «جان بوزول» به عنوان نخستین فردی که بنا نبود، به عضویت لژ ادینبورگ پذیرفته شد. در انقلاب‌ها و شورش‌های همین سده، لژهای معماران نقش چشمگیری ایفا کردند. در میانه این انقلاب‌ها و در سال ۱۶۶۶ میلادی، لندن در کام آتشی مهیب گرفتار آمد و موجب حضور معماران و بنایانی در این شهر شد که از سراسر اروپا برای بازسازی لندن سرازیر می‌شدند؛ اما آنان تنها به بنایی بسنده نکردند و عملاً در امور سیاسی، حضور پنهان خود را شدت بخشیدند تا این‌که در انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ تأثیر جدی در تحولات سیاسی داشتند. سی سال بعد و در بین سال‌های ۱۷۱۴ تا ۱۷۱۸ این لژهای فراماسونری مدیریت تحولات در لندن را برعهده داشتند و به راحتی توانستند خاندان آلمانی تبار «هایسبورگ» را در انگلستان به سلطنت برسانند.

از این پس اینان با بهره مندی پنهان از قدرت دربار لندن کوشیدند راه سلطه خود را بر بخش‌های دیگر اروپا هموار کنند. آن‌ها که از یک سده قبل در فرانسه نیز فعال بودند، از این ایام، تلاش برای نشر افکار انقلابی را در این کشور نیز شدت بخشیدند و جانشینان آن‌ها در انقلاب فرانسه نقش چشمگیری ایفا کردند. از این افراد می‌توان به ولتر، روسو و مونتسکیو اشاره کرد.

اما نخستین کسانی که ضمن جدایی کامل انجمن‌های ماسونی به این تشکل‌ها ماهیت فرهنگی - سیاسی بخشیدند، «جیمز اندرسن» و «جان توفیل دزگولیه» بودند. اینان در قرن هجدهم میلادی با تدوین قانون اساسی ماسونیه و پذیرش خاندان سلطنتی انگلستان، در جمعیت خود به فراماسونری پراکتیک (عمل‌گرایانه) مشی تئوریک - ایدئولوژیک (نظری - مکتبی) را نیز افزودند.

تاملی بر پیشینه نظری فراماسونری

از نظر نظری این جمعیت‌ها بیش از هر مکتبی تابع تصوف جهودی «قباله» است. این مکتب رازآلود، رمزواره و شبه عرفانی را «اسحاق کور» بنا نهاد. واژه قباله از ریشه عبری «قَبَل» به معنای قبول کردن، سرسپردن و دل سپردن است و مجموعه تعالیم باطنی را دربرمی‌گیرد.^۶

بنای مکتبی رازواره در آیین یهود سابقه‌های دیرینه دارد و نشانه‌هایی از جادوگری و ساحری برخی یهودیان نخستین را می‌توان در مکاتب مصر باستان نیز یافت. داستان ساختن گوساله سامری در زمان حیات موسی (ع) نخستین نشانه از پیوند برخی یهودیان به سحر را بازگو می‌کند. همچنین به ادعای برخی احبار، سلیمان نبی (ع) با سحر و جادو، دیوان و عفريتان را به خدمت می‌آورد. نیز تمسک برخی یهودیان به آموزه‌های هاروت و ماروت که برای آزمایش ایشان نازل شده بودند، سابقه گرایش برخی پیروان این آیین به مکاتب رازآلود را یادآور می‌شود.

اما اسحاق کور بنیانگذار مکتب صوفیانه - اسرارآمیز قباله، از یهودیان جنوب فرانسه در سده سیزده میلادی بود و آرای خود را در کتابی به نام «زهر»^۷ تدوین کرد. شاخص‌ترین چهره این مکتب که اثر وی شهرت جهانی یافته است، «نوستراداموس» است که پیشگویی‌های رمزگونه وی در دسترس همگان قرار گرفته است. بعد از اسحاق کور، شاگرد او «موسی بن نهماندیس» در شهر گرونای اسپانیا خانقاهی (معبد) برای زهاد و زاویه نشینان صوفی مسلک قباله بنا کرد. این خانقاه برای نشر افکار اسحاق کور بسیار فعال بود.

اندیشه‌های قباله مانند نظام فکری کاهنان مصر، سری و درونی است و اساس آن را جادوگری تشکیل می‌دهد. قباله درباره آفرینش، تفسیری مادی‌گرایانه و مبتنی بر عقاید مصر باستان دارد. براساس این مکتب، خداوند صورت یگانه‌ای توصیف‌ناپذیر به نام لایتناهی (Einsof) است و یکتایی‌اش لزوماً در تعداد زیادی صورت الاهی تجلی یافته است. در واقع خدای واحد در خدایان متعدد که «سيفراث» (sefiroth به معنای چهره‌های خدا) نامیده می‌شوند، انکشاف و ظهور می‌یابد. بدیهی است که این تصویر چند چهره از خدا، راه را برای مشرک خواندن قباله‌گرایان (کابالیست‌ها) باز می‌کند. بدین سبب بسیاری از بنی‌اسرائیل قباله را آیینی انحرافی می‌دانند؛ از جمله انجمن کلیمیان تهران این مکتب را غیرقابل پذیرش معرفی می‌کند.^۸

اسحاق کور و شاگردانش از بنیانگذاران آموزه‌های «اومانیسم سکولار» هستند؛ آموزه‌هایی که در قرون اخیر ابتدا در اروپا و بعد در اقصا نقاط جهان حکمرانی می‌کند.

احیای آموزه‌های اسرارآمیز قباله در معبد (خانقاه) موسی بن نهماندیس همزمان با شکل‌گیری لژهای ماسونی بود. «الیمنس لیوای» نویسنده فرانسوی کتاب تاریخ «جادوگری»،

شواهد تفضیلی در این کتاب ارائه می‌دهد و اثبات می‌کند که اعضای لژهای فراماسونری از جمله شوالیه‌های معبد، اولین گام را در گسترش تعالیم قباله برداشتند.

شوالیه‌های معبد با پذیرش مفاهیم قباله طبیعتاً با بنیاد مسیحی حاکم بر اروپا سر ناسازگاری گذاشتند. این ناسازگاری با نیروی مهم دیگری (یهودیان) مشترک بود. بعد از بازداشت شوالیه‌های معبد به دستور مشترک پادشاه فرانسه و پاپ در سال ۱۳۰۷، نظام ساختاری زیرزمینی به خود گرفت؛ اما تأثیرش به صورت افراطی‌تر همچنان ادامه یافت.

شمار قابل توجهی از این افراد گریختند و به پادشاه اسکاتلند - تنها پادشاهی که مرجعیت پاپ را قبول نداشت - پناه بردند. آن‌ها در اسکاتلند به «لژ وال بیلدرز» نفوذ کردند و در اندک زمانی بر آن تسلط یافتند. لژ، سنن نظام معبد را به خود گرفت و به این ترتیب بذر فراماسونری در اسکاتلند کاشته شد. هنوز هم تا به امروز «لژ کهن اسکاتلند» شاخه اصلی فراماسونری به شمار می‌رود.

رد پای شوالیه‌های معبد و بعضی جهودان مرتبط با آن‌ها در مراحل گوناگون تاریخ اروپا مشاهده می‌شود.

در این جا بدون پرداختن به جزئیات، تنها سرفصل‌ها را بررسی می‌کنیم.

یکی از مهم‌ترین پناهگاه‌های شوالیه‌های معبد، در منطقه پراوینس فرانسه قرار داشت که در پی بازداشت‌ها، بسیاری در آن جا مخفی شدند. از خصوصیات مهم دیگر این منطقه آن است که مرموزترین مرکز قباله اروپا به شمار می‌رود. پراوینس جایی بود که سنت شفاهی قباله به کتاب تبدیل و ثبت می‌شد.

این حلقه‌های مرموز در تغییر مذهب کاتولیسم و تفوق مذهب اعتراض (پروتستانتیسم) بسیار موثر بودند. در اوایل قرن پانزدهم میلادی، یک کشیش در بوهیما (جنوب اتریش) به نام «جان هاس» (John Huss) شورشی را در مخالفت با کلیسای کاتولیک آغاز کرد. در پشت پرده این شورش نیز شوالیه‌های معبد قرار داشتند. «اویگدور بن آیزاک کارا» (Avigdor Ben Isaac Kara)، از مهم‌ترین نام‌هایی بود که هاس در توسعه دکترین خویش تحت تأثیر آن قرار داشت. کارا، خاخام انجمن یهودی شهر پراگ و پیرو مکتب قباله بود.^۱

چنان‌که در بالا نیز اشاره شد، حلقه‌های فراماسونری در دگرگونی‌های سیاسی اروپا نیز بسیار فعال بودند و در تحقق انقلاب‌های اومانیستی و سکولار انگلستان و فرانسه نقش چشمگیری داشتند.

اصول اساسی فراماسونری

هدف انجمن‌های فراماسونری، سیطره بر جهان است و در راه این سیطره، اصولی تشکیلاتی و نیز فکری را مبنای فعالیت خود قرار می‌دهند.

الف. این انجمن‌ها از نظر تشکیلاتی از نهان روشی مطلق پیروی می‌کنند. پذیرش عضو جدید برای یک لژ با طی مراحل گزینشی ممکن است. اعضای لژ ابتدا عضو احتمالی را شکار می‌کنند، او را به شدت تحت نظر می‌گیرند و بعد از این که گزینش‌های مقدماتی صورت گرفت، از اوصاف و فواید عضویت در لژ با او سخن می‌گویند؛ سپس وی با نوشتن تمنانامه مخصوص، تقاضای رسمی عضویت را به لژ ارائه می‌دهد. فرد تازه وارد حتی مکان تشکیل جلسات لژ را بی‌آن‌که بداند، در آن حضور می‌یابد. چشمانش را می‌بندند و از راه‌های مخوف او را گذر می‌دهند تا در محل تشکیل جلسات حضور یابد. اعضای که او با آن‌ها روبه‌رو می‌شود، با صورت‌های پوشیده با وی سخن می‌گویند و تعالیم اصولی و مبنایی را به وی می‌آموزند. همزمان با تعلیم و تربیت عضو جدید، وی به درجات فوقانی تشکیلات سیر می‌کند.

هر لژ فراماسونری تابع لژ بزرگ‌تری است و سرانجام به لژهای بزرگ بین‌المللی که در انگلستان، فرانسه آلمان یا آمریکا مستقر هستند، پیوند می‌خورد. اعطای آرم و درجات عضویت که اغلب دیپلم نامیده می‌شود، با اذن استادان عالی لژهای بین‌المللی ممکن است. انجمن‌های فراماسونری برای فعالیت ظاهری در جامعه نیز کار تشکیلاتی آشکاری دارند. سندیکاهای صنفی، احزاب و انجمن‌های فرهنگی و ادبی، محل فعالیت آشکار آن‌ها است؛ بدین سبب گاه دو حزب کاملاً متعارض، آن‌جا که تشریک مساعی برای لژ فراماسونری اعضای این دو حزب اقتضا کند، تصمیمات و حرکت‌های مشترکی از خود نشان می‌دهند یا

احزابی که در اصول بنیادین کاملاً هماهنگ و همسو هستند، برای ضرورت فراماسونری، بر سر امور بیهوده جنگ‌های زرگری برپا می‌کنند.

ب. تساهل و تسامح (تلورانس) نیز از اصول مبنایی این انجمن‌ها است. لژهای فراماسونری برای نفوذ در جوامع مختلف، نیازمند خلع سلاح عقیدتی آن‌ها هستند تا موانع پیش رو را کاهش دهند و این خلع سلاح را با تبلیغ مدارای اعتقادی صورت می‌بخشند.

ج. نخبه‌گرایی و عوام‌گریزی نیز از نشانه‌های این انجمن‌ها است. اعضای جدیدی که امکان ارتقای مقام در این انجمن‌ها دارند، باید واجد ویژگی‌های برجسته سیاسی، فرهنگی، هنری و ادبی باشند. بر همین اساس، تشکل‌های سیاسی، انجمن‌های ادبی و هنری و نهادهای دولتی یا عمومی فرهنگی و هنری، اصلی‌ترین کانون فعالیت فراماسونرها و نیز توجه لژها برای عضوگیری است. لژها می‌کوشند ضمن تاسیس تشکل‌های سیاسی و فرهنگی، از میان تشکل‌ها و نهادهای موجود، چهره‌های شاخص و تاثیرگذار را به سوی خویش جذب کنند. وجه مقابل این نخبه‌گرایی، مردم‌گریزی لژها است. آن‌ها با وجود آن‌که از اصول مدرنیته مانند دموکراسی تبعیت می‌کنند و این مقولات را برای اعمال نفوذ خود به کار می‌برند، ولی از آثار و نوشته‌های آنان، تحقیر و تخطئه فرهنگ و رفتار افراد عادی جوامع به خوبی آشکار است.

د. از دیگر ویژگی‌های فراماسونرها، تعهد جدی به تشکیلات ماسونی و تبعیت محض از فرامین آن‌ها است؛ چنان‌که گاه یک عضو باید برخلاف شان اجتماعی - سیاسی خود رفتار کند. برای برخی اعضا که از فرمان‌پذیری امر تشکیلاتی سرپیچی کنند، اتفاقات خطرناکی رخ می‌دهد.

در مقابل، اعضا تعهد دارند که یکدیگر را برادر بدانند و در دشواری‌ها همدیگر را یاری کنند. یک عضو می‌تواند در اقصا نقاط جهان از حمایت تشکیلاتی و مادی لژ بهره‌مند باشد.

ه. در برابر این موارد، شعارهایی چون برابری و برادری، احترام به حقوق انسانی و تلاش برای احقاق حقوق بشر، آزادی لیبرالیستی و... را می‌توان از راهبردهای تبلیغاتی لژهای فراماسونری نام برد. به بیان دیگر اصول فراماسونری با وجه سیاسی - اجتماعی مدرنیته و تبلیغ و تاکید بر مقولاتی چون برادری، برابری و آزادی به نوعی همزاد یکدیگرند.^{۱۰}

فراماسونری در ایران

نخستین افرادی که فراماسونری را به ایران وارد کردند، «سرگور اوزلی»^{۱۱}، «سر هارد فورد جونز»، «جیمز موریه»^{۱۲} و «فریزر» انگلیسی بودند. ظاهراً اولین فرد ایرانی که جذب انجمن‌های فراماسونری شد، «عسگرخان افشار» است و^{۱۳} پس از وی «ابوالحسن خان ابلجی»^{۱۴} دومین کسی بود که وارد این انجمن‌ها شد. اما شاخص‌ترین چهره فراماسونرهای اولیه در ایران، «میرزا ملکم خان ارمنی» است.^{۱۵} او بنیان‌گذار نخستین تشکیلات فراماسونری است که با کسب اجازه از ناصرالدین شاه و با نام فراموشخانه تأسیس شد. نشر آموزه‌های ماسونیه و تمسک به تجربیات اعجاب‌انگیز علم شیمی و تظاهر به جنبل و جادو، جوانان ماجراجو را گرد ملکم خان جمع می‌کرد؛ همچنین بیان شورانگیز ترقی و پیشرفت فرنگ و آموزه‌های دکارت، روسو، ولتر و مونتسکیو، شیفتگی اعیان به وی را سبب شد.

انتشار نشریه «قانون»، مهم‌ترین اقدام وی برای نشر اندیشه‌های سکولاریستی و اومانیستی در ایران بود. بعد از ملکم خان، شاخص‌ترین اعضای لژهای فراماسونری، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ابراهیم خان حکیم الملک فرزند میرزا ابوالحسن حکیم باشی (طیب مظفرالدین شاه)، شیخ ابراهیم زنجانی^{۱۶}، میرزا حسینقلی خان نواب، میرزا سلیمان میکده، میرزا یحیی دولت‌آبادی، عبدالرحیم خلخالی، سید محمدرضا مساوات، حسن تقی‌زاده، ملک المتکلمین، ذکاء الملک فروغی و فرزندش محمدعلی فروغی و... بودند.

اینان چهره‌های اصلی تاثیرگذار بر روند سکولاریزه شدن نهضت عدالتخانه و انحراف انقلاب مشروطیت هستند که با اجتماع در چندین حزب اسم و رسم دار و نیز چند لژ و انجمن مخفی فراماسونری و استقبال از دیکتاتوری رضاخانی، موجبات سرکوب رهبران اصلی این انقلاب را فراهم کردند.

تاملی بر سلسله‌های دراویش در ایران

در آغاز بررسی جایگاه تاریخی صوفیه باید یادآور شد که تمامی فرق صوفیه در جهان اسلام، سلسله اقطاب خود را تا امیرمومنان علی (ع) پیوند می‌زنند. برخی از فرق صوفیه خرقة

گرفتن حسن بصری از علی(ع) را مبدأ تاریخی اقطاب خود می‌دانند. برخی، سفیان ثوری و آموزه‌های دریافتی وی از امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) را مبدأ پیوند اقطاب خود به ائمه هدی می‌دانند. شیخ فریدالدین عطار حتی امام جعفر صادق(ع) را سرسلسله اقطاب عرفان طریقتی می‌داند؛ اما در این‌که فرق صوفیه خود را به امام(ع) علی(ع) پیوند می‌زنند، تردیدی نیست. حتی فرق صوفیه‌ای که از نظر فقهی پیرو اهل سنت هستند، اعقاب سلسله خود را به آن امام می‌رسانند. ذهبیه که از کهن‌ترین فرق صوفیه ایرانی است، حدیث سلسله الذّهب از امام رضا(ع) را کلید معارف خود قرار داده است.

اما برخی از آموزه‌های بزرگان صوفیه مانند ابراهیم ادهم، بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر به همان میزان که اسلامی است، از جلوه‌های زهد و رهبانیت مسیحی، بودایی، زرتشتی و حتی مانویت نیز تبعیت می‌کند؛ بویژه عرفای صوفیه خراسان به سبب نزدیکی به این آیین‌ها بیشتر از آن‌ها تاثیر پذیرفته‌اند.

اما با گذر زمان، تصوف و عرفان رنگ اسلامی و شیعی بیشتری گرفت و بزرگانی چون شیخ عطار، مولانا، ابن عربی و... ظهور کردند که یا شیعه دوازده امامی بودند یا با تشیع فاصله اندکی داشتند.

در ایام خلافت بنی عباس، فساد سیاسی و ناکارآمدی دستگاه خلافت در جلب پیوند شورانگیز با آحاد امت اسلامی و نیز عدم دسترسی تمام مردم به سلوک مبتنی بر عرفان متعالی، ظهور طریقت‌های عرفانی کم مایه را موجب می‌شد؛ طریقت‌هایی که ضرورتاً صفای باطن را در آموختن معارف دین جست‌وجو نمی‌کرد و ریاضت و پارسایی، مدارا با غیر، صفای دل و... را مهم‌ترین جلوه سیر و سلوک خود قرار می‌دادند. برخی از ایشان، سلوک در طریقت عرفان را با آداب و مراحل طبقه‌بندی شده ترسیم می‌کردند.

در سده‌های میانه و پیش از حملات مغول، خانقاه‌ها و زاویه‌های متعددی در اقصا نقاط جهان اسلام برای حلقه‌های صوفیه بنا شده بود. همزمان با هجوم خونریز مغول و تاتار، برخی از این خانقاه‌ها پناهگاه مردم بود و بعضی عرفای بزرگ چون شیخ عطار و نجم الدین کبریا در راه مبارزه با کفار مغول به شهادت رسیدند. نجم الدین که در عین گرایش به تصوف، فقیه نیز بود، سپاهی فراهم آورد و مدتی در صفحات شمال شرقی ایران با مغولان جنگ و گریز داشت. در عهد ایلخانی، شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری، مبارزان سربدار را رهبری کردند تا این‌که

تیمور به ایران سرازیر شد. در دوره اخلاف تیمور، سیدمحمد نوربخش از عرفای صوفی و شیعه مذهب، مدام در خراسان مشغول قیام و گریز بود و چندبار حکومتی محدود ایجاد کرد تا این که بعد از مدتی جهد و گریز در روستاهای شمال ری به شهادت رسید.

در عهد تیموریان غیر از سید محمد نوربخش، سید نعمت الله کرمانی و شیخ صفی الدین اردبیلی بزرگ ترین اقطاب صوفیه بودند. ایشان هر سه شیعه مذهب بودند و با آن که فقیهان بزرگی به شمار نمی آمدند، ولی با فقاقت آشنا بودند. بازماندگان سید محمد خود را «نوربخشیه» نامیدند. بازماندگان سید نعمت الله (شاه نعمت الله ولی) «نعمتیه» نامیده شدند و بازماندگان شیخ صفی به نام یکی از فرزندان وی، «حیدریه» نامیده می شدند. اینان پس از دستیابی نبیره های شیخ صفی اردبیلی به سلطنت رسمی، «صوفی صفویه» نامیده شدند. شاه صفوی، سلطان سیاسی و در عین حال مرشد کامل بود.

با تاسیس حکومت صفویان، سلاطین صفوی در اندک زمانی دریافتند که با آموزه های دنیاگريزانه صوفیه نمی توان مملکت داری کرد؛ بنابراین نیاز ایشان به سازوکاری نظام مند برای اداره امور جامعه موجب توجه روزافزون ایشان به دانشمندان اسلام شناس و فقیه شد. از سوی دیگر آزار و اذیت علمای تشیع در شامات که در تصرف عثمانی بود، ایشان را به حضور در ایران تشویق می کرد؛ به بیان دیگر، جامعه ایرانی که شیفته ائمه هدی، صوفیه شیعه مذهب و دانشمندان فقیه بود، در یک نقطه عطف تاریخی یکدیگر را در کانون دولت شیعی صوفیه یافتند.

با ظهور دولت صفوی، صوفیان حیدری بیشتر تحت تاثیر آموزه های عالمان شیعی قرار گرفتند. شاه طهماسب، شیخ کرکی را نایب امام زمان می دانست و حکمرانی خود را مأذون از وی عنوان می کرد. دولت صفویه، دستگاه صوفی بازی منهای شریعت را محدود ساخت و با گذر زمان، نهاد مرجعیت و فقاقت که با عرفان مبتنی بر شریعت ممزوج شده بود، جای خانقاه ها و نهاد دراویش را گرفت و حکومت به طور رسمی از تصوف به فقاقت میل کرد. این میل با آن که در زمان برخی سلاطین صفوی ظاهری بود، اما شدیدتر از میل سلطنت به تصوف بود؛ از این رو روتق خانقاه ها مدام کاهش می یافت. جامعه ایرانی نیز با نمایان شدن عرفان مبتنی بر شریعت از تصوف و عرفان طریقتی فاصله گرفت و فقاقت و معرفت باطنی را یک جا جویا می شد.

دراویش در دوره معاصر

با افول دولت صفوی، بار دیگر امکان رونق بازار متصوفه اندکی فراهم آمد؛ اما این بار عرفان مبتنی بر شریعت که در کانون مرجعیت تقویت می‌شد، راه را برای فراهم آمدن این رونق مهیا نمی‌کرد. مرجعیت فقها در عهد وحید بهبهانی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، شیخ انصاری و میرزا بزرگ شیرازی به کانونی متمرکز میل می‌کرد و به رهبری واحد ایشان در جامعه شیعی می‌انجامید. این کانون در آغاز امر از دو سو تهدید می‌شد: نخست بازماندگان اخباریون و دوم سلسله‌های دراویش. بعدها گروه سومی هم به این منازعه پیوستند و اینان فرق انحرافی شیخیه و بعد بایبه و بهاییه بودند که از سوی دربار و اجانب نیز حمایت می‌شدند.

دراویش شیعه مذهب اثنا عشری در ایام معاصر را می‌توان در چند سلسله اصلی به صورت ذیل دسته بندی کرد:

۱. کوثریه: سلسله نعمت اللهیه کوثریه که محبوب علیشاه (پیرمراغه) و باباشاه چراغ از آن جمله‌اند.
۲. شمسیه: سلسله شمس العرفا که سید عبدالحجه بلاغی و حاج میرعلی برقمی از آنان هستند.
۳. مونسیه: سلسله نعمت اللهیه ذوالریاستین که منور علیشاه، مونس علی شاه (ذوالریاستین) و نورعلی شاه دوم (دکتر جواد نوربخش کرمانی) از آنان هستند.
۴. گنابادیه: سلسله گنابادیه که نورعلیشاه گنابادی و رضاعلیشاه از رهبران آن هستند.
۵. صفی علیشاهیه: صفی علیشاه، صفا علیشاه، وفاعلیشاه و حکیم خسروی از آن جمله‌اند.

از آن‌جا که سر سلسله بسیاری از دراویش معاصر از جمله گنابادیه، صفی علیشاهیه و نوربخشیه به شاه نعمت الله ولی بازمی‌گردد، باید وی را اندکی بیشتر بشناسیم. او رییس سلسله بزرگی است که چندین سلسله دراویش معاصر خود را مرید وی می‌دانند.

سید نعمت الله کرمانی موسس سلسله نعمت اللهیه (نعمتی) است که او را شاه نعمت الله ولی نامیده‌اند. وی اصلاً از اهالی حلب بود و نسبتش بنا بر مشهور با ۲۰ واسطه به امیرمؤمنان علی (ع) می‌رسد. وی در سال ۷۳۱ هجری قمری متولد شد و در اوایل عمر بیشتر در عراق

زیست؛ سپس در ۲۴ سالگی به زیارت مکه رفت و از مریدان شیخ عبدالله یافعی شد. چندی نیز در سمرقند، بلخ، هرات، مرو، یزد و... ضمن سیر آفاق و انفس با طبقات مختلف مردم به حشر و نشر پرداخت و عاقبت در ماهان کرمان سکنا گزید و ۲۵ سال پایان عمر را در آنجا گذراند. او در این شهر ضمن تبلیغ معارف الاهی به کشت و زرع و آبادانی مزارع و نیز یاری کردن مردم تهیدست مشغول بود.

شاه نعمت الله قسمتی از عمرش را با امیر تیمور و پسرش سلطان شاهرخ تیموری گذرانید. شاهرخ به او اعتقادی کامل داشت؛ همچنین وی معاصر حافظ بود و بین او و شمس‌الدین محمد حافظ، اشعاری به صورت استقبال باقی مانده است.^{۱۷}

نعمت الله ولی علاوه بر تحصیل علوم رسمی متداول زمان از جمله فقه، حدیث و تفسیر قرآن به ریاضت و مجاهدت نیز توجه خاص داشت و مکرر به خلوت نشینی و اعتکاف می‌پرداخت. از شاه نعمت الله ولی غیر از دیوان شعر او که مشتمل بر ۱۴ هزار بیت شامل غزل و مثنوی و رباعی است، رساله‌های متعددی مانند «تعریفات»، «حروف مقطعات قرآن»، «مراتب وجود»، «نسبت خرقه»، «بیان نفس»، «مجمع الاسرار»، «سلب اوصاف» و... به جا مانده است. اشعار شاه نعمت الله ولی از جهت ادبی مراتب بالایی ندارد؛ اما مشتمل بر معانی مهم و عالی عرفانی است؛ همچنین جلوه‌هایی از آینده‌نگری و به زعم مریدانش پیشگویی را در خود دارد. برخی مریدان وی ظهور امام خمینی (ره) و پیروزی انقلاب اسلامی را نیز از پیشگویی‌های وی می‌دانند و در میان اشعار وی، شواهدی بر این مدعا بیان می‌کنند. شاه نعمت الله در سال ۸۳۴ قمری خرقه تهی کرد و به دیار باقی شتافت. او در ماهان مدفون شد. خانقاه و مزار وی هنوز برجا و کانون توجه مریدان وی است.

یکی از فرزندان شاه نعمت الله ولی که به هند رفته بود، نام نیک او را در شبه قاره زنده نگه می‌داشت و هندوستان کانون تقویت صوفیان نعمتیه در اقصا نقاط جهان اسلام بویژه ایران بود. هنگامی که دولت صفوی از هم پاشید، معصوم علیشاه از نبره‌های شاه نعمت الله ولی به ایران آمد تا مریدان جد خویش را گرد هم آورد. محاجه‌ها و مناظرات مکتوب او با آیت الله وحید بهبهانی که یکدیگر را به حقیقت عرفان فرامی‌خوانند، جالب و خواندنی است.

در همین ایام، مجذوب علیشاه، ملا عبدالحسین اصفهانی مشهور به فیض علیشاه و فرزندش ملا محمد علی ملقب به نور علیشاه برای رونق بازار متصوفه کوشیدند و برخی شاهان قاجاری

که دولت خود را بر ویرانه‌های دولت صفویه بنا کرده بودند، بر تقویت دعوی کهن شیوخ نعمتیه در برابر صوفیه حیدریه (صفویه) اقدام کردند که از جمله ایشان، محمدشاه و محمدعلی شاه به طور آشکار میدان را برای فعالیت متصوفه نعمتیه بازتر می‌کردند. میرزا آقاسی وزیر محمدشاه که به دنبال توطئه برای عزل و اعدام قائم مقام فراهانی مقام وزارت یافته بود، مراد محمدشاه بود. او در سلک دراویش بود و با آن که علوم رسمی حوزوی را هم در نجف آموخته بود، به طرز مشکوکی با اجانب سر و سری داشت و ضمن حمایت از متصوفه از فرقه‌های انحرافی وابسته به بیگانه نیز به شدت حمایت می‌کرد.

خانقاه صفی علیشاه و دربار ناصرالدین شاه

مشهورترین صوفی و شاعر بنام دوره قاجاریه که در عهد محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار می‌زیست، حاجی میرزا حسن اصفهانی فرزند آقا محمدباقر است.^{۱۸} او ملقب به صفی علیشاه بود و خانقاهش در تهران رونق چشمگیری داشت. تا آن‌جا که بسیاری از رجال دربار نیز به دستگاه او آمد و شد داشتند. از وی آثاری چون «عرفان الحق»، «زبدۃ الآثار»، «تفسیر کبیر» و «دیوان اشعار» به جا مانده است. از این میان تفسیر کبیر که در قالب مثنوی به تفسیر عرفانی قرآن کریم پرداخته است، از همه مشهورتر است. مریدان صفی علیشاه معتقدند این تفسیر به محضر علمای معاصر وی رسیده و از سوی برخی ایشان مانند میرزای بزرگ و شاگردش آخوند خراسانی تایید شده است. این کتاب از جمله متون رسمی حلقه‌های ذکر دراویش نعمتیه صفی علیشاهی است. در این حلقه‌ها بعد از قرائت آیاتی چند از کلام الله مجید، بخش‌هایی از تفسیر کبیر که مربوط به همین آیات است، با صدای خوش خوانده می‌شود و واعظ به شرح و بسط بیشتر این آیات و ابیات می‌پردازد. هم‌اکنون نیز خانقاه وی در شمال میدان بهارستان تهران و در خیابان صفی علیشاه به صورت نیمه فعال است و انتشارات صفی علیشاه ناشر اصلی آرا و افکار وی به‌شمار می‌آید.

دراویش صفی علیشاهی در طریقت خود را مرید صفی علیشاه و او را احیاگر مکتب نعمت‌اللهی می‌دانند؛ اما مانند وی از مراجع تقلید تبعیت می‌کنند.

از دید ایشان لفظ درویش مرکب از پنج حرف است که هر یک نشان‌دهنده صفتی است که

چنین است:

۱. درستی (د).
۲. راستی (ر).
۳. وحدت و یگانگی (و).
۴. یقین کامل به پیر خود (ی).
۵. شکر در آسایش (ش).

هر کس این پنج صفت را داشته باشد، درویش است.

روتق دستگاه خانقاهی صفی علیشاه نمی توانست از توجه دربار ناصرالدین شاه قاجار و نیز عوامل بیگانه مصون بماند.^{۱۱} ناصرالدین شاه، ظهیرالدوله و سپس نظم الدوله - رئیس پلیس تهران - را مامور مراقبت از خانقاه وی کرد. همزمان با تقویت اقتدار مرجعیت در مراحلی چون جهاد با کفار روس، قتل گریبایدوف، صدور احکام تحریم، شکل گیری نهضت عدالتخانه و... ناصرالدین شاه که از این تقویت اقتدار بیمناک بود، می توانست با تقویت نهادی موازی به مرجعیت چشم طمع بدوزد و نزدیک ترین نهاد که از نظر اعتقادی به جنس تشیع نیز نزدیک بود، بقایای خانقاهها و عرفان صوفیانه بود. عوامل بیگانه که برای فرقه سازی در ممالک اسلامی جد و جهد می کردند، تقویت نحله ها و فرقه هایی را هم که سابقه ای در تاریخ و فرهنگ اسلامی داشت، مفید می دانستند؛ از این رو بیش از همه دستگاه خانقاهی صفی علیشاه در تهران محل توجه بود و فرق و سلسله های دراویش دیگری چون گنابادیه و نیز نوربخشیه از این طمع ورزی مصون نبودند.

ظهیرالدوله و پیوند صوفیه با ماسونیه

علی خان ظهیرالدوله (ثانی) کسی بود که بین دربار و خانقاه صفی علیشاه پیوند برقرار کرد و عملاً توانست این خانقاه را به خدمت فراماسونری و جریان های شبه روشنفکری درآورد. او فرزند فرزند محمد ناصرخان - ملقب به ظهیرالدوله اول، یکی از خوانین تیره دولوی قاجار - بود که با دربار پیوندی تاریخی و سیاسی داشت.

وی در سال ۱۲۸۱ هجری قمری در جمال آباد از توابع شمیران به دنیا آمد و در سال ۱۳۴۲ هجری قمری (معادل ۱۳۰۲ ه.ش) در جعفر آباد شمیران درگذشت و در خانقاه خود

در ابتدای خیابان دریند مدفون شد.^{۲۰} او در نوجوانی یتیم شد و ناصرالدین شاه که به ناصرخان اعتقاد و اعتمادی جدی داشت، لقب پدرش را به وی نیز اعطا کرد و وی را از مواجب مقرر بهره‌مند ساخت؛ همچنین در سن ۱۶ سالگی ظهیرالدوله را به دامادی خود مفتخر کرد. اندکی بعد علی خان ظهیرالدوله به مقام وزارت «تشریفات خاصه همایونی» منصوب شد و عملاً به رابط دربار و دیگر قوای مملکتی تبدیل شد.

ظهیرالدوله مدتی نیز حکمرانی ایالات مختلف از جمله حکومت تهران، همدان، کرمانشاهان و گیلان را عهده دار بود. یک بار نیز به حکومت مازندران مامور شد؛ اما به این ماموریت نرفت. او در ایام سلطنت مظفرالدین شاه و احمد شاه نیز با مکت و احترام زیست و به سبب انتصابش به جریان‌های فراماسونری و شبه روشنفکری طبعاً از سلک ایشان شمرده می‌شد تا این‌که در انقلاب مشروطه جزء مشروطه‌خواهان بود و انجمن خانقاهی - ماسونی او کانون اجتماع مشروطه‌خواهان بود. در دوره استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس، خانه و خانقاه ظهیرالدوله نیز به اتهام همکاری با مشروطه‌خواهان ویران شد و اثاث آن به غارت رفت. جالب این‌جا است که پیش از این اتفاق، عوامل ماسونی اسناد گرانبهای اعضای تشکل‌های مخفی را از خانه او خارج کرده بودند. این اتفاق به صورت شکواییه‌ای از سوی همسر ظهیرالدوله به محمدعلیشاه تشریح شده است. وی که عمه شاه بود، از ستم و تجاوز مستبدان به خانه و کاشانه خود گلایه می‌کند.

در سال ۱۳۰۳ هجری قمری همزمان با رونق یافتن خانقاه صفی‌علیشاه، ناصرالدین شاه برای آشنایی با مسلک و مرام وی و احتمالاً مهار این خانقاه، داماد خود را به حضور در جلسات این خانقاه مامور کرد. او بعد از ورود به خانقاه صفی‌علیشاه در سلک مریدان وی درمی‌آید.^{۲۱} حال آن‌که این ارادت از سر صدق است یا فرصت‌طلبی و تمهیداتی برای آینده، در مشی آینده وی بیشتر آشکار می‌شود.

پیوند مرید و مرادی ظهیرالدوله با صفی‌علیشاه تا آن‌جا ادامه می‌یابد که درویش بر سبیل بزرگان صوفیه - که به ارادتمندان صادق خویش خرقة می‌دادند - به وی خرقة عطا می‌کند و علی خان ظهیرالدوله را به صفاعلیشاه - نزدیک‌ترین لقب به لقب صفی‌علیشاه - مفتخر می‌کند. در ذیقعد ۱۳۱۶ هجری قمری، صفی‌علیشاه رحلت کرد و در حالی که برادرش

شمس العرفا و نیز مریدان دیگر صفی علیشاه شان والایی نزد درویش داشتند، به وصیت وی ظهیرالدوله جانشین او شد و عهده دار رتق و فتق امور خانقاه وی گردید.

در سال ۱۳۱۷ هجری قمری یعنی یک سال بعد از فوت صفی علیشاه، ظهیرالدوله فاصله خود را از درویش سنتی بیشتر کرد و با تأسیس «انجمن اخوت»، دستگاهی موازی با خانقاه‌های کهن بنا نهاد. در این انجمن که یک تشکیلات فراماسونری شبه خانقاهی بود، جمعی از رجال بنام قاجاری، درویش شبه روشنفکر، هنرمندان و ادیبان عضویت داشتند. محل اجتماع و جلسات علنی ایشان که به نام حلقه‌های ذکر بنا می‌شد، همان خانقاه صفی علیشاه بود؛ اما کانون اصلی انجمن اخوت محلی در میدان فردوسی تهران یا خانه ظهیرالدوله بود. بعد از به توپ بستن مجلس و غارت خانه ظهیرالدوله، جلسات انجمن اخوت در خانقاه نوبنیاد وی در خیابان دربند تشکیل می‌شد. انجمن اخوت ضمن فعالیت‌های سیاسی پنهان، فعالیت‌های آشکاری را در قالب خانقاه ظهیرالدوله انجام می‌داد و نشست‌هایش در خانقاه دریند برگزار می‌شد. جمع‌آوری اعانه برای بیچارگان، برگزاری محافل ادبی و هنری و حمایت مادی و معنوی از هنرمندان، شاخص‌ترین این فعالیت‌های ظاهری بود. این خانقاه بعدها مزار شاخص ظهیرالدوله و جمعی از یاران و پیوستگان انجمن اخوت شد و هم اکنون به نام گورستان ظهیرالدوله شناخته می‌شود.^{۲۲}

اسماعیل راتین درباره او می‌نویسد:

«علی خان ظهیرالدوله داماد ناصرالدینشاه که خود و اجدادش از درباریان قاجار بودند، سعی نمود اساس فراماسونری را بر روی عقاید و آرای صاحبان افکار «اخوان الصفاء» و صوفیان بنیان نهد و تحت عنوان «انجمن اخوت» فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. ظهیرالدوله که مردی روشنفکر و اصلاح طلب و خواهان تجدد و مساوات بود، سعی داشت افکار حکمای ایرانی قرن چهارم (اخوان الصفاء) و افکار و عقاید صوفیان را درهم آمیخته، پایه نویی بریزد.»

دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک) رییس هیأت مشاوره انجمن اخوت، در نجشن پنجاهمین سال تأسیس آن می‌گوید:

«انجمن ابتدا به طور سری تشکیل شد. ظهیرالدوله اجازه تأسیس انجمن اخوت را از مظفرالدین‌شاه گرفت.»

هسته مرکزی انجمن عبارت بودند از انتظام السلطنه، دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک)، ابراهیم حکیمی، حاج شمس الدین جلالی (فطن الملک)، نیرالملک شیرازی، سیف الدوله برادر عین الدوله، نصرالله صبا (مختارالملک)، همایون سیاح، اسدالله یمین اسفندیاری، محسن قریب، فتح الله صفائی (صفاالملک)، علیخان ظهیرالدوله و....

در انجمن اخوت، ۱۱۰ تن عضویت داشتند. عدد ۱۱۰ به حساب ابجد و منبعث از نام مبارک علی(ع) بود. این انجمن علامت ویژه‌ای داشت. عناصر این علامت، شامل دو عدد تیرزین که بر آن کشکولی درویشی آویخته شده و ذکر «هو ۱۱۰» بر فراز آن بود. اضلاع ایجاد شده از عناصر این علامت در عین تشکیل دادن صورتی از نقوش دراویش، نقوش برآمده از علائم فراماسونری را نیز آشکار می‌سازد. بین این علامت و علامت برخی از انجمن‌های ماسونی شباهت‌هایی دیده می‌شود؛ از جمله می‌توان به آرم دیپلمی که حسنعلی منصور از لژهای فراماسونری دریافت کرده است، اشاره کرد. این علامت‌ها را اغلب نقوشی از آلات مهندسی و نیز نشانه‌هایی که حکایت از اندیشه و کتابت داشته باشد، تشکیل می‌داد. ارگان رسمی انجمن، مجله‌ای بنام «مجموعه اخلاق» نام داشت.

بسیاری از اعضای کلیدی انجمن اخوت، عضو لژهای دیگر نیز بودند و هدف از تشکیل این انجمن در واقع محفلی برای پوشش دادن افرادی بود که تعلقات درویشی و صوفیانه داشتند و به فرهنگ و هنر و ادبیات ایرانی دلبسته بودند. به همین منظور از میان عناصر وابسته به انجمن اخوت، افراد شاخص و برجسته فرهنگی - هنری به چشم می‌خورد.

ظهیرالدوله حامی و بانی اولین ارکستر ملی بود و با حمایت از پدر ابوالحسن خان صبا که خود نیز موسیقی دانی برجسته بود، این ارکستر را بنا نهاد. از موسیقی دانان و ادیبان پیوسته به این انجمن غیر از ابوالحسن خان صبا و پدرش، رهی معیری و پدر وی، غلامحسین درویش خان، استاد نوازنده تار، رضا محجوبی نوازنده مشهور ویولن(که «رضا دیوانه» لقب داشت)، حسین یاحقی از نخستین نوازندگان ویولن ایرانی، حبیب سماعی(۱۲۸۴ ه.ق - تیر ۱۳۲۵ ه.ش) نوازنده برجسته سنتور، داریوش رفیعی که نامش با «زهرة» گره خورده است، قمرالملوک وزیر، دختر درویش خان که خود موسیقی دان بود، مشیر همایون، نخستین نگارنده نت برای پیانو در ایران، حسین تهرانی تنبک نواز، نورعلی خان برومند، ردیف‌دان مشهور که در نواختن تار، سه تار، سنتور، تنبک و ویولن استاد بود و...را می‌توان نام برد.

از دیگر اعضا و مرتبطان با این انجمن می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

حسن تقی‌زاده که از منورالفرکان و نخستین رییس مجلس سنا است. به دلیل جایگاه رفیع وی در میان لژهای فراماسونری بین‌المللی می‌توان تقویت جایگاه انجمن اخوت در این لژها را از طریق تقی‌زاده حدس زد. وی پس از مرگ در گورستان ظهیرالدوله مدفون شد. محمدتقی بهار مشهور به ملک‌الشعرا، ادیب و سیاستمدار معاصر، از دیگر افراد مرتبط با این انجمن بود. وی چند دوره نماینده مجلس شورای ملی بود و سال‌ها استادی دانشگاه تهران را با تالیف چندین کتاب سپری کرد. تا این‌که در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی دارفانی را وداع گفت و در گورستان ظهیرالدوله مدفون شد.

محمد مسعود، سیاستمدار و روزنامه‌نگار منتقد دربار، در سال‌های نخستین حکومت رضاخان نیز با این انجمن ارتباط داشت. وی مدیر روزنامه «مرد امروز» بود که در ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ ترور شد. علت ترور ناشی از درج کاریکاتوری از محمدرضا پهلوی در حال عملگی در نشریه مرد امروز اعلام شد. ترور وی مقابل چاپخانه مظاهری واقع در خیابان اکباتان تهران رخ داد. گویا او به دست یکی از افسران شاخص نظامی حزب توده و به خواست اشرف پهلوی کشته شد. محمد مسعود را پس از مرگ در گورستان ظهیرالدوله دفن کردند.^{۲۳}

مستشارالدوله صادق، از رجال فراماسونر دوره مشروطه که در تدوین قانون اساسی مشروطه دخالت داشت نیز با این انجمن مرتبط بود.

از دیگر وابستگان این انجمن افرادی مانند: ایرج میرزا جلال‌الممالک (۱۲۹۰ - ۱۳۴۴ ه.ق) شاعر^{۲۴}، دکتر محمد حسین لقمان ادهم ملقب به لقمان‌الدوله که بنیانگذار دانشکده‌های پزشکی، داروسازی و دندانسازی تهران و مؤسس انستیتو پاستور ایران بود، منوچهر مهران مؤسس ورزشگاه نیرو و راستی و مدیر مجله نیرو و راستی^{۲۵}، رشید یاسمی (۱۲۷۵ - ۱۳۳۰ ه.ش) شاعر و استاد دانشگاه، مهندس توفیق جهانبخش، قهرمان سابق کشتی جهان، روح‌الله خالقی (۱۲۸۵ - ۱۳۴۴ ه.ش)، هنرمند و موسیقی‌دان نامی، فروغ فرخ‌زاد، مرتضی محبوی استاد موسیقی، سعید نفیسی، ادیب و مورخ اشاره کرد.

بعد از مرگ ظهیرالدوله، وفاعلی‌شاه (هادی گیلانی) مرید و وصی ظهیرالدوله عهده‌دار امور انجمن اخوت شد. وی تا ۲۵ سال بعد که دارفانی را وداع گفت، این خانقاه را اداره می‌کرد. بعد از وفا علی‌شاه فردی به نام درویش رضا عهده‌دار امور خانقاه شد. وی که تا سال

۱۳۶۶ هجری شمسی زنده بود، مجالس وعظ را در گورستان ظهیرالدوله برپا می‌داشت. بعد از او نیز همسر و پسر درویش رضا کار پدر را ادامه می‌دهند. اما به نظر می‌رسد با اقول اعتبار این خانقاه، اعضای فراماسونر انجمن اخوت در قالب و نامی دیگر فعالیت سری خود را ادامه دهند.

زمینه‌های مشترک

اکنون این پرسش پدید می‌آید که غیر از طمع‌ورزی دربار و جریان‌های روشنفکری به حلقه‌های درویش، چه زمینه‌های اولیه‌ای از سوی حلقه‌های درویش این پیوند را جدیت بخشد؛ به بیان دیگر، در برابر میل عوامل بیرونی (دربار و فراماسونرها) به جذب حلقه‌های درویش، آیا میل متقابلی هم از سوی این حلقه‌ها برای ارائه پاسخ مثبت به این همسویی دیده می‌شود؟

پاسخ این پرسش مثبت است. زمینه‌های پیوند حلقه‌های درویش با فراماسونری را در دو بخش می‌توان فهرست کرد:

الف. زمینه‌های نظری: بین آموزه‌های فراماسونری و اخلاق متصوفه نکات مشترکی دیده می‌شود.

۱. درویش و متصوفه اهل سر هستند و در قالب سخنان رازواره حکمی و اخلاقی، آرا و نظرات خود را بیان می‌کنند. فراماسونرها نیز از آغاز امر که آموزه‌هایشان از درون متون قباله درآمد، به رازهای نهانی مشغول بودند؛ البته در این راه تا ورود به حوزه سحر و جادو نیز پیش می‌رفتند. نمونه این اسرارآمیزی را در زهر و نیز پیشگویی‌های نوستراداموس می‌توان یافت. آموزه‌های اساتید اعظم لژهای فراماسونری نیز مبتنی بر اسرار و سخنان شبه حکمی و مغلق است.

۲. مدارا یا دشمن و تحمل ناملايمات نیز از آموزه‌های اخلاقی درویش است. این مقوله به صورت تلورانس و در قالب شعار تحمل رای مخالف در آموزه‌های فراماسونری اهمیت والایی دارد.

۳. برادری نیز از مفاهیم کلیدی در اویش است. آنان هم مسلکان خویش را برادر می‌خوانند. این واژه نیز مورد توجه ویژه تشکل‌های فراماسونری است.

۴. استقبال از اعضا در هر مکان نیز مورد اعتنای درویشان است. خانقاه‌های درویش، پناهگاه فقرا و درویش و نیز مردم عادی بود. لژهای فراماسونری نیز راه خانه خویش را البته نه به روی عامه، بلکه برای اعضا باز می‌گذارند و در ناملایمات به شدت از یکدیگر حمایت می‌کنند.

در این میان، هرچند نقاط اختلافی محل بحث نیست، ولی باید به اشاره مورد توجه قرار گیرد.

هدف درویش و متصوفه، اصلاح اغلب خلائق و نشر حقایق است؛ اما لژهای فراماسونری در ذیل شعارهای نیک در پی جهان‌خواری و استثمار منابع مادی و معنوی ملل جهان هستند. همچنین درویش بر کناره‌گیری از امور دنیوی و لاقفل به پرهیز از دل‌بستگی به امور مادی اصرار دارند؛ اما فراماسونرها برای فتح جهان و سیطره بر ممالک مختلف تلاش می‌کنند.

ب. ضعف‌های تشکیلاتی: از دیگر زمینه‌های نفوذ فراماسونری در حلقه‌های درویش، ضعف انسجام تشکیلاتی خانقاه صفی علیشاه بود. در حالی که آموزه‌های خانقاهی شیخ صفی اردبیلی در قرن هشتم موجب برآمدن دولتی مقتدر از این خانقاه در قرن دهم شد، خانقاه صفی علیشاه به سادگی مجال طمع‌ورزی دربار و فراماسونرها واقع شد. صفی علیشاه با آن که ظاهراً صاحب منصبان را هیچ می‌انگاشت، اما با هدف نیک‌خواهی و بر سبیل اخلاق درویشی به ایشان روی گشاده نشان می‌داد تا شاید به هدایت ایشان موفق شود. اما اعتماد بیش از حد به ظهیرالدوله بیشتر حکایت از ضعف دوراندیشی وی داشت.

ساده‌اندیشی و عدم آگاهی مسائلی جهانی آن روز بویژه توطئه‌هایی که برای تسخیر ممالک اسلامی در جریان بود را نیز باید به ضعف‌های حلقه‌های درویش افزود. مورد اخیر که اغلب بخش‌های جامعه را نیز تهدید می‌کرد، با دنیاگریزی درویش بیشتر معنا می‌یافت؛ به بیان دیگر، اصرار ایشان بر پرهیز از امور دنیوی موجب ناآگاهی ایشان از مسائل دنیوی شد و در عمل، حلقه‌های ایشان را به آلت دست دنیاخواهان تبدیل کرد و به انحراف بیشتر نخبگان

جامعه از امور معنوی و گرایش به مشهورات دنیازده مدرنیته انجامید و در عمل نشان داد که نهاد خانقاهی قدرت تحمل مسائل روز جامعه و هدایت مردمان را ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این دو گاه به اشتباه یک نفر معرفی می‌شوند. شیخ نجم‌الدین کبریا که استاد شیخ نجم‌الدین ملقب به نجم‌الدین دایه است و به تشیع هم گرایش دارد، در جنگ با مغولان به شهادت رسید؛ اما نجم‌الدین رازی با شیعیان مخالف است. او از شهر خود، ری، گریخت و حتی خانواده خود را در برابر قوم مهاجم تنها گذاشت و به آسیای صغیر رفت.
۲. از جمله ایشان فریدون آدمیت فرزند عباس قلی خان آدمیت است که به سبب انتساب به پدری که بنیانگذار لژ آدمیت بوده است، اطلاعات خوبی درباره روند شکل‌گیری فراماسونری در ایران ارائه می‌کند؛ اما حاضر نیست این اطلاعات را تا دروه‌های حاضر بیان کند.
۳. در زبان انگلیسی از واژه Free-Masonry در زبان فرانسوی از واژه Franc-Maçonnerie در زبان فارسی از واژه‌های فراموشخانه، فراماسون، فرای مایسون، فریمشن، فریمسن، بنایان آزاد و... در زبان عربی از واژه‌های الماسونیه، البناية الحرة، الماسونیه الحرة و الفرصونیه برای توصیف این جمعیت‌ها استفاده می‌شود.
۴. گنوسیزم (Gnosticism) از مکاتب عرفانی مسیحی است که در قرن دوم میلادی پدید آمد.
۵. تئوسوفیزم (Theosophism) مکتبی که دین و دانش را توأم می‌جوید و ضرورتاً از باورهای اعتقادی خاصی پیروی نمی‌کند.
۶. این واژه به گونه‌های مختلف هجی می‌شود. در متون کهن به صورت قباله یا قبالا (Qabala) و امروزه به صورت کابالا (Kabala) تلفظ می‌شود.
۷. زهر (Zohar) به معنای روشنائی است.
۸. پایگاه اینترنتی انجمن کلیمان تهران ضمن معرفی کتابی درباره قباله از شیوا کابوایی به انحراف این فرقه اشاره می‌کند. بنگرید به <http://www.iranjewish.com/books/books۲۶-۱.htm>.
۹. بنگرید به «داستان حقیقی کابالا». ماهنامه موعود شماره ۶۲.
۱۰. برای آشنایی با نهان‌روشی و دیگر اصول فراماسونرها می‌توان به قطعات زیر از رمان «شهریار هوشمند» اثر شیخ ابراهیم زنجانی اشاره کرد: «... و سرانجام، سرج «باکن لروا» و دو همراهش را به عضویت «جمعیت آزادخواه» درمی‌آورد. تشریفات این عضویت مشابه مراسم عضویت در لژهای ماسونی است: سرج، ایشان را از دالان تاریکی برده، از پله‌های تنگ و تاریک که با دست مایلین بالا می‌رفتند، بلند می‌کرد... در آخر

به در بزرگی رسیدند. سرچ آن را باز کرده، با رفیقان وارد شدند. به تالار بزرگی که با دو چراغ بزرگ که از سقف آویخته بود، روشن گردیده و به قدر بیست نفر روی صندلی‌ها دور میز بزرگی نشسته‌اند...
به محض ورود سرچ همه برخاستند و با یکدیگر با اشاره مخصوصی به دست چپ سلام کردند... چون همه در روی صندلی‌ها قرار گرفتند، سرچ گفت: برادران! اینک سه نفر رفیق تازه به شما تقدیم می‌کنم که من ایشان را نخوانده‌ام؛ بلکه ایشان خود طالب شده‌اند که عضو جمعیت ما شوند؛ پس باید در حق ایشان نظامات مقرر را جاری کنیم و خودشان نام و استعداد خود را می‌گویند.

زان گفت: هرکس که ما را بپذیرد، با کمال خوشحالی می‌پذیریم به شرط اخلاص و امانت...

این جمعیت مخفی دارای اساسنامه و مقرراتی است که اعضا باید اکیداً مراعات کنند:

اول این‌که باید با کمال اخلاص به مقصد جمعیت خدمت کرده، حافظ اسرار باشید.

دویم این‌که اعضا باید در هر ماه یک دفعه جمع شده در مکانی که رئیس مقرر می‌کند، جمع شوند. در امور لازمه مذاکره و به حسب قرعه بعضی اجراءات لازمه را تعیین کنند.

سیم این‌که اعضا در اقامت و سفر آزادند و مکلف نیستند عنوان منزل خود را معلوم کنند.

چهارم این‌که باید در هر اجتماعی معلومات لازمه بدهند و هر کس در اجتماعات معینه حاضر نشود یا سبب غیبت خود را شفاهاً یا کتباً توضیح نکند که خائن محسوب شده مجازات خواهد دید.

پنجم، هرگاه برای یکی از خیرخواهان خطری پیش آید، از رفیقان کسانی که به مساعدت و اعانت او قدرت دارند، باید اقدام نموده اعتبار نجویند.

و اعضا پیمان می‌بندند که «تا دم مرگ و تا دادن جان در سر عهد» باشند.

۱۱. وی ابتدا به عنوان نماینده سیاسی کمپانی هند شرقی وارد ایران شد تا دربار ایران را از همکاری با نیبوسلطان - حاکم مسلمان ایالت میسور - برحذر دارد. او بعدها به عنوان ایلچی (سفیر) انگلیس عازم ایران شد.

۱۲. کتاب حاجی بابای اصفهانی که در قالب یک رمان، دگردیسی یک روحانی به درویشی شبیاد را به تصویر می‌کشد، از او است.

۱۳. وی مامور دولت ایران به دربار ناپلئون بود و قرار بود عهدنامه فین کن اشتاین را بین ایران و فرانسه منعقد کند. او در فرنگ به عضویت لژ «گرانده ایهان» درآمد.

۱۴. ابوالحسن خان شیرازی خواهر زاده ابراهیم خان کلانتر - صدراعظم دوره گذار از زندیه و قاجاریه - است. بعد از این که فتحعلیشاه بر ابراهیم خان خشم گرفت و او را اعدام کرد، ابوالحسن خان از راه افغانستان به کمپانی هند شرقی گریخت و دست به دامان سرگور اوزلی شد؛ سپس همراه وی به انگلستان رفت و ضمن

عضویت در لژهای فراماسونری به عنوان تبعه این کشور همراه اوزلی به ایران بازگشت. اوزلی سفیر انگلیس در ایران شد و ابوالحسن خان مقام وزارت خارجه دربار فتحعلیشاه را یافت.

۱۵. ملکم خان که جزء نخستین دانشجویان اعزامی به فرنگ بود تا راهسازی بیاموزد، شیمی آموخت. وی در ۱۰ سالگی به فرانسه رفت و وارد لژهای فراماسونری شد. او ابتدا تظاهر به اسلام می‌کرد، اما با یک دختر ارمنی ازدواج کرد و در کلیسا عقد ازدواج خویش را جاری کرد.

۱۶. شیخ ابراهیم زنجانی از علمای خمسه بود که تحصیلات خود را در نجف سپری کرده بود. وی ابتدا مناظراتی با پنهان داشت؛ اما بعدها با حضور یک فرماندار بهایی و فراماسونر در زنجان به ایشان میل کرد و سپس وارد جرگه فراماسونرها شد. او بعدها به مجلس شورای ملی راه یافت و چند دوره از چهره‌های شاخص مجلس شد. او قاضی پرونده شیخ فضل الله نوری است و حکم اعدام این بزرگوار را صادر کرد.

۱۷. شاه نعمت الله می‌گفت:

ما خاک را به یک نظر کیمیا کنیم صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم

و حافظ در استقبال از وی بر سبیل مطایبه یا برای بیان ارادت به او گفته است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیسا شود که گوشه چشمی به ما کنند

«استقبال» یک اصطلاح ادبی است و مقصود این است که به اصطلاح امروزی، حافظ شعر شاعر دیگری را تحویل بگیرد.

۱۸. او درباره خود می‌گوید: «مسقط الراس فقیر اصفهان است. در سیم شعبان ۱۲۵۱ تولد یافتم. پدرم تاجر بود که از اصفهان به یزد رفت و در آنجا مقیم شد. بعد از ۲۰ سال توقف در یزد از طریق هندوستان به حجاز رفتم و اغلب مشایخ ایران و هند را ملاقات کردم و قواعد فقر و سلوک را به دست آوردم و در هندوستان «زبدۃ الاسرار» را تألیف کردم. از راه عتبات عالیته به شیراز و یزد مراجعت کردم و به تهران آمدم. چون سکنای دارالخلافه از سایر بلاد امن تر بود، فقیر در آن متوقف شدم و بیش از ۲۰ سال ساکن بودم. در معاش این قدر قناعت دارم که کار به خرابی و خسارت نرسد و آشنا و بیگانه را به زحمت نیندازم. بیشتر اوقاتم صرف تحریر است. رساله «عرفان الحق» و «بهرالحقایق» و «میزان المعرفه» را [در تهران] نوشتم. مشغول نظم تفسیر قرآنم که موجب تشویق مردم فارسی زبان و فهمیدن کلام الله مجید باشد.

۱۹. اسماعیل راینی می‌نویسد: صفی علیشاه پس از سفر به هند و حجاز و عتبات به تهران مراجعت کرد و یکی از اقطاب صوفیه شد و تدریجاً حدود سی هزار نفر را به ترویج آیین درویشی دعوت کرد. خیلی از رجال تا اواخر سلطنت ناصرالدین دعوت او را پذیرفتند و در سلک فقرا و دراویش درآمدند.

۲۰. بر سنگ قبر وی جمله: «هو الحی الذی لایموت» نقش علامت انجمن اخوت و در زیر آن علامت عبارت «صفا علی ۱۳۴۲» نوشته شده است.

۲۱. ظهیرالدوله درباره پیوستن به خانقاه صفی علیشاه در بیتی که ماده تاریخ این واقعه را در آن جای داده می گوید:

یکی اندر درون دل شد و گفت در کنار صفی است جای صفا

۲۲. طی سال‌های اخیر که فرصت برای فعالیت وابستگان به انجمن‌ها بیشتر شد، ضرورت توجه به این گورستان و خانقاه مجاور آن در محافل فرهنگی و رسانه‌ای مطرح می‌شد. در سال ۱۳۷۸ سازمان میراث فرهنگی استان تهران با شماره ۲۰۰۱ این گورستان را در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رساند. مکان دقیق آن در انتهای کوچهای فرعی به نام ظهیرالدوله است که از خیابان دربند در شمیران منشعب می‌شود. بر سر در آن روی چند کاشی فیروزه‌ای رنگ رفته نوشته‌اند: «آرامگاه صفا علی ظهیرالدوله». بر روی در آهنی و آبی رنگ آن آیاتی از قرآن کریم درج شده است. در جنوب غربی گورستان، ساختمان خانقاه قرار دارد. داخل این خانقاه تصاویری از ظهیرالدوله و نیز شمایی از امام علی (ع) بر روی پوست آهو و اذکار و اورادی نقش بسته است. طی سال‌های اخیر فردی به نام آقا دلایی با شمایل درویشی در این خانقاه مجلس وعظ برپا می‌کرد. این مجلس تا پاسی از شب ادامه می‌یافت و از حاضران با آنگوشتی مخصوص که با «ذکر یاعلی» توزیع می‌شد، پذیرایی می‌کردند.

وجود مزار عدمای از اهل ادب و موسیقی در این گورستان برای برخی جوانان جاذبه‌ای ایجاد کرده و مجالس برپا شده در آن را نیز گرم می‌کند.

۲۳. از حوادث تاریخی که بر فراز قبر او رخ داد، می‌توان به ترور حسین فاطمی اشاره کرد. وی که از موسسان جبهه ملی، مدیر روزنامه باختر امروز و در دولت مصدق عهده‌دار وزارت بود، یک بار روز بیست و پنجم بهمن سال ۱۳۳۰ به مناسبت پنجمین سال کشته شدن محمد مسعود، بر سر مزار محمد مسعود نطق می‌کرد که از سوی محمد مهدی عبدخدایی از پیروان جمعیت فدائیان اسلام ترور شد.

۲۴. وی اولین فرد شاخصی بود که پس از ظهیرالدوله در این مکان به خاک سپرده شد و از آن پس باغ خانقاه انجمن اخوت محل دفن بزرگان ادب، هنر و سیاست شد.

۲۵. وی که در سال به دنیا آمده بود، در بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ ه.ش درگذشت. مزار او نیز در گورستان ظهیرالدوله قرار دارد. روی سنگ مزار وی تاریخ فوت، ۱۳۲۶ ذکر شده است.

منابع

- افشار، ایرج، ظهیرالدوله در حکومت مازندران، تهران، نشر قطره.
- آریا، غلامعلی، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، تهران، پایا.
- حلی، علی اصغر، گزیده رسائل اخوان الصفا، تهران، انتشارات اساطیر.
- خاتمی، احمد، پژوهشی در نظم و نثر دوره بازگشت ادبی، تهران، انتشارات پایا.
- رانین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، نشر امیرکبیر.
- شهبازی، عبدالله، زرسالاران پارسی و یهودی، استعمار بریتانیا در ایران، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار.
- کاویانی، شیوا، قباله، تهران، انتشارات فراروان.
- نجفی، موسی، نامات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- همان و موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار.
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات حسین فردوست)، تهران، موسسه انتشارات اطلاعات.

۲۲۴

کتاب نقد / شماره ۳۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی